

مدیران بی لیاقت، دیگر چه عواملی را می توان برای اشغال ایران در سال ۱۳۲۰ عنوان کرد؟

عدم اطلاعات و نبود یک سازمان اطلاعاتی از جمله عوامل اشغال ایران بود. ایران باید جاسوس می داشت، کما عراق و ترکیه هم این کار را در مواقع مختلف می کردند و جاسوس داشتند. دولت ایران کور بود و نمی دید، کر بود نمی شنید که در اطرافش چه می گذرد.

بی خبری دربار از وضعیت جهان

بارها افرادی که آمدند و رفتند از حضور انگلیسی ها خبر دادند که ممکن است به ایران حمله کنند. انگلیسی ها وضع ایران را می دانستند که با یک حمله همه وضعیت کشور بهم می خورد. البته دولت هم مقدار زیادی بین مردم نامحبوب بود. به دلیل جنایاتی که سرپاسبان مختاری می کرد، کشتن و اذیت کردن مردم، سخن چینی که مردم پشت سر شاه چه گفتند و... این وضع مملکت را لشکر و امیدوار کرد. در آن زمان مردم خوشحال و امیدوار کرد. در آن زمان مردم ناراضی بودند.

سرریز بولارد که آن زمان وزیر مختار انگلیس بود، می گوید که ایرانیان منتظر یک جرقه هستند که منفجر شوند. جمعیت کشور آن زمان ۱۴ میلیون نفر بود که در شرایط سخت زندگی می کردند و بیشتر روستائین بودند و در پایین ترین شرایط زیستی. آب تمیز و پاک در اختیار مردم نبود. معاون رئیس جمهور آمریکا در کتابش می گوید که به شاه گفتم آب شما از صبح تا بعد از ظهر با نجاست آمیخته شده است. ۳۰۰۰ سرباز آمریکایی که به ایران آمدند همه اسهال خونی گرفتند. نبود آب، کم بودن جمعیت و فقر مردم، باعث شده بود اجتماع به حد انفجار برسد و به همین دلیل مردم امیدوار بودند که کشور اشغال و حکومت سرنگون شود. ما که آن موقع نبودیم؛ اما مطبوعات و روزنامه ها از اختیارات تام پلیس و تجاوز به زنان روستایی و تصاحب املاک مردم به عنوان املاک سلطنتی حکایت داشتند.

ناراضی بودن مردم از حکومت بسیار بد است، چون اگر مردم از حکومت خوششان بیاید، از آن حمایت می کنند. مثلاً عکس های چکسلواکی را ببینید که هیتلر سربازانش را برای اشغال کشور فرستاده بود، مردم دارند گریه می کنند. فیلم های زمانی که سربازان آلمانی وارد خیابان های پاریس می شوند، مردم زار زار گریه می کنند، اما در فیلم های اشغال ایران که نگاه می کنید، مردم ایستاده اند، پایشان برهنه است و بعضی اظهار خوشحالی می کنند. حتی شنیده ام که در رشت مردم پیش پای سربازان خارجی گوسفند سر بریدند. یکی از شعری معروف هم که اخیراً در گذشت، در وصف سربازان ارتش داس و چکش شعری سروده بود. این همه دست به دست هم داد تا ۱۸ لشکر کشور کاری از پیش نبرد. کسی که می خواهد ایران را اداره کند باید جامعه شناس باشد و با افراد مختلف و خیره در ارتباط باشد.

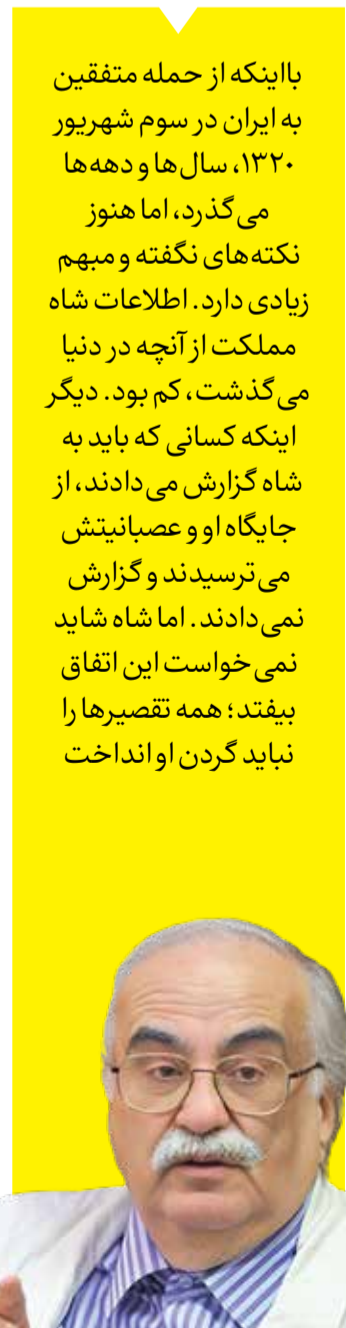
اسفندیار بزرگمهر، رئیس تبلیغات آن زمان، در کتاب کاروان عمر، نوشته که وقتی رضاشاه در ۲۵ مرداد ایران را ترک کرد، بیشتر ژنرال های رضاشاه به مصدق تبریک گفته بودند. مثل سرلشکر کویال، یا سپهبد نجوان و امیرموتقی که دوست صمیمی شاه بود، چون این افراد دنبال شرایط

روز بودند و نگران آینده شان بودند. نکته دیگر این بود که کسی به مردم خبر نمی داد قرار است چه کشوری به ایران حمله کند. پدر من در انزلی سرگرد بود. او می گفت ما فکر می کردیم قرار است ایتالیایی ها و آلمانی ها به ما حمله کنند. روزنامه ها به مردم اطلاع رسانی نمی کردند. مردم خبر نداشتند، آیا شاه هم خبر نداشت که وضعیت کشور و جهان چطور است؟

ایران در آن زمان ناچار به تبعیت بود. ما قدرت جنگیدن با دو قدرت بزرگ را نداشتیم. سپهبد امیراحمدی، یکی از افسران بزرگ ارتش بود، به رضاشاه گفت که ما نمی توانیم مقابل قشون متفقین مقاومت کنیم. او به رضاشاه گفت که تنها راه این است که همراه با او، فرماندهی کل قوا را به عهده گیرد و در خط مقدم نبرد کشته شوند. پس از آن نام ما را بنویسند و بگویند که اینان شهدای وطن بوده اند. او به رضاشاه گفته بود که ارتش مهمات ندارد.

سلاح داشتیم، نمی گذاشتند استفاده شود

اسلحه داشتیم، کارخانه اسلحه سازی داشتیم متعلق به آلمان ها در ایران بود که روس ها آن را از ما گرفتند. ۱۰۰ هزار تفنگ و ۸۰۰ مسلسل بردند و پول آن را هم بعداً به زور به ما پرداخت کردند. همان یازده و نیم تن طلا که به کشور برگشت، بابت این موارد و استفاده از بنادر و فرودگاه های ایران بود. سربازان خارجی حتی گاو و گوسفند را با خود می بردند، وسایل مردم، تمام کامیون های مردم را



باینکه از حمله متفقین به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰، سال ها و دهه ها می گذرد، اما هنوز نکته های نگفته و مبهم زیادی دارد. اطلاعات شاه مملکت از آنچه در دنیا می گذشت، کم بود. دیگر اینکه کسانی که باید به شاه گزارش می دادند، از می ترسیدند و گزارش نمی دادند. اما شاه شاید نمی خواست این اتفاق بیفتد؛ همه تقصیرها را نباید گردن او انداخت

گرفتند. ایران در آن پنج سال دوران خیلی سختی را گذراند. وقتی به آن زمان نگاه می کنیم، می گوئیم اگر سران کشور کمی با درایت تر رفتار می کردند، حداقل مانند ترکیه، چنان روزگاری به سر مردم نمی رفت. ترکیه نه تنها اشغال نشد که حتی امریکایی ها به کمک این کشور رفتند. شاه آن زمان مشاوران بدی داشت. همه می گفتند به ما چه مربوط و چیزی نمی گفتند. البته آنها از جان خود نگران بودند که کتک بخورند یا زندانی شوند. سپهبد جهانبانی سرلشکر بود آن زمان. یک روز شاه از او پرسید ما چند روز می توانیم مقابل خارجی ها ایستادگی کنیم؛ گفت ۲۴ ساعت. رضاشاه عصبانی شد و او را به زندان انداخت. شاه از یک افسر فرانسوی که رئیس دانشگاه جنگ بود، همین سؤال را پرسید و گفت که جهانبانی گفته ۲۴ ساعت. او به شاه گفت که زمان زیادی گفته، حداکثر ۲ ساعت می توانید مقاومت کنید.

در آن زمان افراد متخصص و عالی در حوزه جنگ نداشتیم. نیروی دریایی کشور ما را ایتالیایی ها ایجاد کرده بودند؛ یعنی افسران ایتالیایی به ایران آمدند و افراد نیروی دریایی ما را آموزش دادند. باینکه در چند نفر دیگر هم ۲ سال در ایتالیا آموزش دیدند. نیروی هوایی را هم سوئدی ها کمک کردند که ایجاد شود؛ چون این نیروها را نداشتیم و باید به دست می آوردیم. شاه عباس هم از اسلحه انگلیسی استفاده کرد و توپخانه را با کمک خارجی ها ساخت.

جغرافیای ایران در مقابله با دشمنان

ایران چه مزایایی داشت؟ ایران برخلاف عراق و افغانستان، کشوری بسیار گسترده است. شمال عراق کوهستانی است و در اختیار کردها است. چرا صدام شکست خورد؛ چون کشورش کوچک بود. وسعت ایران برابر با وسعت ۶ کشور اروپایی است. آب و هوای مختلفی دارد و در برخی مناطق آن هوا مانند سوئیس است. سرزمین ایران، اجازه مقاومت را به مردم می دهد همان طور که مردم در دوران اشکانیان و ساسانیان، در برابر رومی ها مقاومت کردند. رومی ها حتی تیسفون را گرفتند اما همانجا محاصره شده و تا نفر آخرشان کشته شد. در این مقاومت ها، هم وسعت کشور دخیل بود و هم اینکه ایلات و عشایری که همیشه شجاعتی بیشتر از مردم شهرنشین داشتند، یک پایه مقاومت بودند. اما در دوره رضاشاه عشایر را سرکوب کردند و افراد بسیاری از آنان را کشتند.

بدین ترتیب خلع سلاح شدند و حکومت آنان را یکجانشین کرد. در حالی که عشایر در تمام جنگ های ایران حضور داشتند و از جان گذشتگی می کردند. آذربایجان، یکی از سرزمین های ایران، همیشه مورد نظر بیگانگان بوده و هست چون اولاً سرزمین صنعت است. همچنین تمام کوه های آذربایجان پر از سنگ های معدنی و بویژه آهن است. در زمان عباس میرزا، انگلیسی ها این موضوع را کشف کردند. آذربایجان همچنین انبار پنبه، گوشت و میوه ایران است. زمانی که سوئدی ها می خواستند در ایران ژاندارمری ایجاد کنند، ۱۰۰۰ ژاندارم از آذربایجان استخدام کردند.

در آن زمان افسرهای باسوادی داشتیم. دانشکده افسری و دانشگاه جنگ داشتیم. برخی از افسران در آلمان و برخی در فرانسه یا ایتالیا تحصیل کرده بودند

اما وسایل نداشتیم. مثلاً خط تلفنی که در اختیار نیروی دریایی بود، متعلق به شرکت نفت انگلیس-ایران بود که به محض اینکه جنگ می شود، تلفن ها را قطع می کردند. یعنی تیمسار باینر خبر نداشت که در بندر شاپور چه گذشته است. آنجا ما ۲ ناوچه داشتیم، پنج کشتی آلمانی و سه کشتی ایتالیایی که پنهانده بودند. انگلیسی ها افراد این کشتی ها را اسیر کرده و ناو ببر و پلنگ را در مقابل اسکله و مقابل نیروی دریایی غرق کردند و هرچه افسر نیروی دریایی داشتیم، کشتند. در شمال کشور هم نیروی دریایی چندانی نداشتیم.

باین اوصاف، دولت راهی برای مقابله با قوای متفقین نداشت.

به نظر من اگر آن زمان مذاکره می شد، بهتر بود. روس ها رغبتی به حمله به ایران نداشتند چون درگیر جنگ بودند و تلفات ۷۰۰ هزار نفری داده بودند و مرتب استالینگراد و لنینگراد مورد حمله قرار می گرفت. اما انگلیسی ها اصرار به حمله به ایران داشتند و به روس ها گفتند که حالا که آلمان به شوروی حمله کرده، ما حاضریم با شما متحد شویم و ایران را بگیریم. چون ما از هندوستان و استرالیا می توانیم کمک های لجستیکی را به شما برسانیم.

انگلیسی ها از قانون وام و اجازه استفاده می کردند که آمریکا برای انگلستان و هر کشوری که با آلمان بجنگد، تعیین کرده بود. آن زمان آمریکا هنوز وارد جنگ نشده بود چون ژاپن در آن زمان به بندر پرل هاربر حمله نکرده بود. بنابراین انگلیسی ها نیاز داشتند ایران را بگیرند.

درهای قفل دربار مقابل آگاهان

جلسه پرشوری برگزار می شود که در آن عامری، وزیر خارجه و حسنعلی منصور هم بودند که گزارش های آن در تاریخ ثبت شده است. رضاشاه به سفیر انگلیس و شوروی می گوید چرا این موضوعات را به او اطلاع ندادند. آنها می گویند که به ما وقت ملاقات با شما را ندادند. هر زمان که آمدیم، گفتند که شاه وقت ندارد. آنها اطلاعاتشان را به وزیر خارجه و نخست وزیر می گفتند، آنها هم که می ترسیدند به شاه بگویند. آنان به شاه می گفتند که او یک مقام آسمانی بوده که راه گفت و گو و تماس با دیگران با او وجود نداشت.

تاریخ بیان واقعیات است. ما کارهای زیادی را می توانستیم در جنگ جهانی دوم، برای مقابله با بیگانگان انجام دهیم، مثل جنگ پارتیزانی. در جنگ جهانی اول، ایرانیان کار را به روس ها، انگلیسی ها و حتی عثمانی ها سخت کرده بودند. همچنین عثمانی ها از طریق کرمانشاه به ایران حمله کرده بود. ایرانیان از همه پول می گرفتند. روس ها به ما منات می دادند. آلمان ها شمش طلارا خرد می کردند و ۲ میلیارد سکه یک قرانی در برلین ضرب کردند. زنان روستایی و عشایر عموماً سکه اشرفی طلا یا نقره را به صورت گردنبند همراه داشتند. این اشرفی ها بخشی از آن پول آلمان ها بود. این ها به ایرانیان پول می دادند که ما طرفدار آنان باشیم. پس از آن در ایران قحطی شد و ۲ میلیون نفر مردند.

ایران در جنگ جهانی دوم راه آهن خود را داد، تمام کامیون ها را داد. حدود ۵ هزار کامیون داشتیم. بدتر از اینها قحطی رخ داد و در این شرایط قحطی، ۱۵۰ هزار نفر لهستانی که در شوروی اسیر شده بودند را به ایران آوردند. ارمنان آنان برای ما تیفوس بود. آنها قرار بود به نیوزیلند، استرالیا و کانادا بروند اما پنج

وسعت ایران برابر با وسعت ۶ کشور اروپایی است. آب و هوای مختلفی دارد و برخی مناطق آن هوا مانند سوئیس است. سرزمین ایران، اجازه مقاومت را به مردم می دهد همان طور که مردم در دوران اشکانیان و ساسانیان، در برابر رومی ها مقاومت کردند



البته از نیروی هوایی مادر این جنگ هیچ کاری ساخته نبود و در عملیات شهریور ۱۳۲۰ جز چند نفر خلبان شریف و وطن پرست، کسی نبود که بجنگد

کاش پارلمان خوبی داشتیم

اگر پارلمان خوبی داشتیم، می توانستند به وضعیت اداره کشور اعتراض کنند. همان طور که دیدیم صدام، رهبر یک کشور، دار زده شد. اگر کشوری مانند ترکیه یا هلند بود، می شد رهبران کشور را دار زد؟ چون در رژیم های استبدادی، خارجی ها روی قدرت شاه حساب نمی کنند چون افکار عمومی وجود ندارد. در آن زمان همه چیز در اختیار یک نفر بود. شاید رضاشاه خدماتی هم کرده باشد.

با این حال دیکتاتوری محبوبیت را از بین می برد. شاید در روزهای اول حضور رضاشاه، خیلی از مردم طرفدار او بودند. چون احمدشاه همیشه در سفر بود و بیمار. خیلی هم فریه بود و با بیماری های کبد و کلیه دست و پنجه نرم می کرد و در آخر در ۳۳ سالگی هم مرد. او ۲ سال در خارج از ایران زندگی می کرد تا به او گفتند که از سلطنت عزل شده است. در ترکیه هیچ کس مزاحمش نشد. هم آلمان ها، هم شوروی ها، هم انگلیسی ها و هم امریکایی ها از ترکیه حمایت کردند. بنابراین در این مملکت اگر کسی بخواد حکومت کند، اولاً باید سیاست نامه نظام الملک را بخواند و بخش اول کتاب گلستان سعدی را مطالعه کند. کتاب های مختلف سیاستمداری و سیاست پیشگی را بخواند. خیلی مهم است که اخلاق ایرانیان را بشناسد. شناسایی اخلاق ایرانی و البته شخصیت زن ایرانی اهمیت زیادی دارد. شخصیت زن ایرانی با زن عرب، زن ترک و... تفاوت دارد. حدود هزار و ۴۰۰ سال قبل در این کشور ملکه حکومت کرده است. در تاریخ هخامنشیان و ساسانیان که غور کنید، می بینید که زنان قدرت زیادی داشتند. نبرد متفقین در ایران ۷۲ ساعت بیشتر طول نکشید. علت اشغال ایران هم تصمیمات غلطی بود که حاکمان گرفتند. مثلاً فروغی در آن زمان خانه نشین بود. او را آوردند با التماس که نخست وزیر شود. پدر داماد فروغی را در وقایع مشهد اعدام کرده بود. اسنادی که اخیراً منتشر شده نشان می دهد که فروغی به انگلیسی ها گفته بود که اگر قرار است رضاشاه بماند، من نمی مانم. این طور بود که انگلیسی ها به رضا خان گفتند از کشور برو. قرار بود یک شاهزاده قاجاری، به نام سلطان حمید میرزا، پسر سلطان محمد میرزا را به عنوان شاه مملکت معرفی کنند اما بعداً گفتند که محمدرضا پهلوی در سوئیس تحصیل کرده و متفاوت از پدرش است.



نبود آب، کم بودن جمعیت و فقر مردم، باعث شده بود اجتماع به حد انفجار برسد و به همین دلیل مردم امیدوار بودند که کشور اشغال و حکومت سرنگون شود